

■ «شهید سید مصطفی خمینی و مبارزه»

در گفت و شنود شاهد یاران

با حضرت آیت الله محمدعلی گرامی



● درآمد

# عواطف این پدر و فرزند نسبت به یکدیگر را در جای دیگر ندیدم...

از نحوه آشناییتان با شهید حاج آقا مصطفی (ره) بگویید.

حاج آقا مصطفی (ره) متولد قم بود و لذا آشنایی به این جهت از قبل وجود داشت، ولی آشنایی به معنای ارتباط حدود پنجاه سال قبل یعنی در سالهای ۳۵ و ۳۶ که من به درس خارج امام می‌رفتم پیش آمد. آقا مصطفی درس اصول پدرش را می‌آمد، ولی درس فقه ایشان را شرکت نمی‌کرد و درس مرحوم آقای داماد را می‌رفت، ولی من فقه و اصول را درس حضرت امام (ره) می‌رفتم، شبها هم گاهی برای نماز آقای اراکی به فیضیه می‌آمد و یادم هست که با صدای بلند صحبت و بحث می‌کرد. من آنجا اورا می‌دیدم که خیلی هم به من محبت داشت.

از حالات روحی ایشان خاطره‌ای دارید؟

انسان در سنوات مختلف حالات گوناگونی دارد. مثلاً خود مرا روزگاری در حوزه منطقی می‌دانستند به این تعبیر می‌گفتند در منطق استاد است. پس از چند سال همین شهرت را در فلسفه پیدا کردم و گاهی در فقه و اصول. حاج آقا مصطفی (ره) هم از این قاعده مستثنی نبود. از نظر روحی یادم هست که خیلی پرجنب و جوش و شلوغ بود و خلاصه به خاطر این شلوغی و برخوردها و صحبت‌کردنها، معروف بود، ولی همان موقعها که در ظاهر شلوغ بود، در درس و مطالعه و عبادت بسیار تأمل و طمأنینه داشت. خیلی آدم خوبی بود. وقتی هم که مرجعیت امام شروع شد، واقعاً برای ایشان پشتوانه‌ای بود. عواطف آن دو نسبت به هم را در جای دیگری ندیدم که بتوانم مقایسه کنم. از دستگیری حضرت امام (ره) و نقش حاج آقا مصطفی (ره) در ساماندهی امور نهضت در غیاب ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

روز عاشورا بود و امام قصد داشتند سخنرانی کنند. من از طریق حاج آقا مصطفی (ره) پیشنهاد کردم چهار ماشین، اطراف ماشین حضرت امام (ره) را بگیرند و جمعیت در اطراف باشند. حضرت امام (ره) فرمودند، «نه، می‌خواهم همه چیز ساده باشد.» بعد در ماشینی نشستند که سرش باز بود و جمعیت هم دور ماشین را گرفت. آقا مصطفی در فیضیه بالای پله ایستاده بود و من هم نزدیکش بودم. آن روز وقتی آقا حملات مستقیم و صریح خود را به شاه شروع کردند، احساس کردم آقا مصطفی کمی نگران شد و گفت، «بروید به آقا بگویید که وقت نماز آقای اراکی است و

می‌خواهند برای نماز بیایند. بهتر است آقا صحبت‌هایشان را تمام کنند.» حضرت امام (ره) اگر هم شنیدند، به هر حال اعتنایی نکردند و حرفهای خودشان را زدند. امام انصافاً چیز دیگری بود. انسان بسیار عجیبی بود. سوای جنبه‌های عرفانی و معنوی، در ظاهر هم رفتار و منش دیگری داشت. حاج آقا مصطفی (ره) قبل از شروع سخنرانی به من گفت: «به امام بگویید سخنرانیان که تمام شد، شما دعا نکنید و دعا را بدهید آقای الیاسی بگوید.» خدا رحمت کند آقای الیاسی اخیراً فوت کرد. حضرت امام (ره) هم قبول کردند و آقای الیاسی همان پایین منبر دعا کرد و بعد هم ممنوع المنبر شد.

قبل از آن که به دستگیری حضرت امام (ره) و نقش حاج آقا مصطفی (ره) در اداره امور در غیبت ایشان بپردازیم، خاطراتی را درباره نحوه برخورد حضرت امام (ره) با عامه مردم بیان کنید.

قبل از این که امام را دستگیر کنند و به زندان ببرند، در همان ایام حدود ساعت یک و نیم، دو بعداز ظهر بود که تصادفاً رفتم بیت امام و دیدم کارگران چاپخانه برای دیدن ایشان

بار اول که امام را دستگیر کردند، من خیلی ناراحت بودم و به منزل آقای زنجانی، پدر حاج آقا موسی رفتم. حاج آقا مصطفی (ره) آنجا نیامد و مستقیم به منزل آقای مرعشی رفت و ظاهراً همراه ایشان به صحن مطهر آمد و روی منبر ایستاد و سخنرانی مفصلی کرد. خطاب به مردم گفت، «از شما تشکر می‌کنم که به خاطر پدر پیر من اینجا جمع شده‌اید.» وقتی این را گفت، مردم بسیار گریه کردند.

آمده‌اند، دهه محرم بود و از صبح تا ظهر در آنجا مجلس روضه برگزار می‌شد و امام قطعاً خسته بودند. ما که جوان بودیم اگر کسی در آن وقت روز می‌آمد، حاضر نبودیم به ملاقاتش بیاییم، اما حضرت امام (ره) همیشه آمادگی



داشتند و بیت ایشان حاجب و دربان نداشت.

از رابطه حضرت امام (ره) با سایر بیوت در آغاز نهضت و نقش حاج آقا مصطفی (ره) در تنظیم این روابط چه خاطراتی دارید؟

در سال ۴۲ و قبل از این که امام به زندان بروند، در قضیه آقای شریعتمداری و دارالتبلیغ یادم هست که حاج آقا مصطفی (ره) می گفت آقای شریعتمداری لب پرتگاه است و یک تکان بخورد، پایین می افتد. ما نمی خواهیم این طور شود، ولی خودش دارد این کار را می کند. حاج آقا مصطفی (ره) انصافاً پشتوانه ای برای افکار و آرمان حضرت امام (ره) بود، به خصوص در این گونه مسائل داخلی که به اعتقاد من بسیار

دشواری از درگیری با دولت است، چون دولت به فساد شهرت دارد و درگیری با او، آسان است، ولی درگیری داخلی بسیار دشوار و دردناک است، برای همین کسانی که روحانی هستند، پیوسته دعاایشان این است که پروردگارا! هیچ وقت شرایطی پیش نیاید که ما با روحانی دیگری درگیر شویم. این قدر این کار، دشوار است...

از واکنش حاج آقا مصطفی (ره) پس از دستگیری حضرت امام (ره) می فرمودید؟

بله، بار اول که امام را دستگیر کردند، من خیلی ناراحت بودم و به منزل آقای زنجانی، پدر حاج آقا موسی رفته که علما در آنجا جمع شده بودند. حاج آقا مصطفی (ره) آن روز آنجا نیامد و مستقیم به منزل آقای مرعشی رفت و ظاهراً همراه ایشان به صحن مطهر آمد و روی منبر ایستاد و سخنرانی مفصلی کرد. یادم هست که خطاب به مردم گفت، «از شما تشکر می کنم که به خاطر پدر پیر من اینجا جمع شده اید.» وقتی این را گفت، مردم بسیار گریه کردند. پس از دستگیری حضرت امام (ره) عملاً اداره بیت و امور دیگر به عهده حاج آقا مصطفی (ره) بود.

پس از آزادی حضرت امام (ره) از زندان، حاج آقا مصطفی (ره) تا چه میزان در پیشبرد نهضت و حفظ سلامتی امام (ره) نقش داشتند؟

آن روز را فراموش نمی کنم که وقتی حضرت امام (ره) از زندان آمدند، جمعیت کثیری به دیدن ایشان آمدند. امام کنار پنجره ایستاده بودند و جمعیت می آمدند و دست ایشان را می بوسیدند و می رفتند و امام مجبور بودند خم شوند. حاج آقا مصطفی (ره) کنار پدرش ایستاده بود و دائماً کمر او را می مالید که خیلی اذیت نشود. رابطه این پدر و پسر واقعاً عجیب بود. گاهی هم می دیدم که مطالبی را در گوش امام (ره) می گوید که معلوم بود اسرار امام با اوست. شما در مقطع آغازین نهضت شاهد جلوه های گویایی از صلابت و استقامت حضرت امام (ره) و حاج آقا مصطفی (ره) بوده اید. شنیدن برخی خاطرات شما در این مورد برای ما منتهم است؟

من از ایشان کارهای شگفت آور فراوان دیده ام که واقعاً از یک بشر عادی بعید است. آن سال هنگامی که عمل رژیم به مدرسه فیضیه ریختند و آن فاجعه را به بار آوردند، همه بیوت علما را بسته بودند و کسی را راه نمی دادند. امام از

که روز چهلم دستگیری حضرت امام (ره) رفته خانه شان. حاج آقا مصطفی (ره) و آقای شهاب اشراقی بودند. آقا شهاب گفت چهار نفر از آقایان تأیید کرده اند که آقا مرجع هستند تا نشود محاکمه شان کرد. من به حسب اعتقاد آن موقعها تا البته اشتباه بود، شروع کردم با او دعوا کردن که امام (ره) مرجعیتش نیاز به اینها ندارد که بنویسند. این برای امام، سبک است. آقا شهاب می گفت، «نه! باید بنویسند.» خلاصه بگومگویی من و ایشان بالا گرفت و کار به دعوا کشید. من آن روز جز سکوت محض ندیدم. وقتی آمدم بیرون آمدم. حاج آقا مصطفی (ره) در تمام این مدت سکوت محض کرده بود. رفقایش می گفتند آدم عصبانی است، ولی من آن روز جز سکوت محض ندیدم. وقتی آمدم بیرون دنبالم آمد و گفت، «پدرم که نیستند. درست نیست مرا تنها بگذارید. او از روی ترسش این حرفها را می زند. شما به دل نگیرید.» بعد هم گفت، «شما و یکی از رفقایتان فردا برای ناهار بیاید منزل من.» من و آقای مصباح خیلی رفیق بودیم و رفتیم منزل حاج آقا مصطفی (ره) که در زیرزمین منزلش از ما پذیرایی می کرد و از هر دری سخن راندیم. خیلی گرم و عاطفی بود. البته گاهی هم عصبانی می شد، ولی محبت و عاطفه اش حرف نداشت.

امور بیت حضرت امام (ره) در غیبت ایشان چگونه اداره می شد؟

بسیار عالی. همه کاره حاج آقا مصطفی (ره) بود. جلسات روضه قطع نمی شدند و ایشان شخصاً به مراجعات دیگر پاسخ می دادند. غیر از او کسی در بیت نبود، بنابراین به همه امور باید می رسید. با هدایت و سرپرستی حاج آقا مصطفی (ره)، رابطه بیت با بیوت سایر علما با قدرت بود. با مرحوم آیت الله نجفی که رفیق بود و معارضه ای نداشت. آیت الله نجفی روحیتاً سلم بود و با هیچ کس معارضه ای نداشت. کارش همه این بود که عبادت کند، حرم برود، یاد اهل بیت و خدا باشد و در مواقع لزوم به نفع امام اعلامیه بدهد و صحبت کند. اما برخی از وابستگان به بیوت برخی آقایان احیاناً کارشکنی می کردند.

پس از دستگیری حضرت امام (ره)، حاج آقا مصطفی (ره) را نیز دستگیر و پس از مدتی به قید التزام آزاد کردند. از رفتار ایشان پس از آزادی خاطراتی را نقل کنید. وقتی حضرت امام (ره) را دستگیر کردند، بعد از مدتی سراغ

صبح اول وقت می آمدند و در بیرونی می نشستند و هر ده نفر که می آمدند، ایشان برایشان سخنرانی می کردند. در دوره عمر امام چیزهایی دیدیم که واقعاً جاهای دیگر ندیدیم. اصلاً نمی شود مقایسه کرد. این خاطره مرا به یاد یکی از اساتید مرحوم ستوده اراکی انداخت که شمه پیش ایشان قوانین می خواندیم. یک جمع حدوداً سی نفره بودیم. یک شب استاد یک ربع بیست دقیقه ای دیر آمد. ما خیلی تعجب کردیم چون واقعاً انسان بسیار منظم و وقت شناسی بود. وقتی آمد درخواستی کرد و گفت، «بخشید! دختر هشت ساله ای داشته ام که فوت کرد. رفته بودم او را به خاک بسپارم و بیایم، این مقدار دیر شد.» بعد هم با نهایت آرامش، درسش را گفت. همان روزها در جایی خواندم که کنده رئیس جمهور آمریکا که اتفاقاً جزو رئیس جمهورهای قوی آنجا است، آمده بود سخنرانی کند و گفته بود که، «امروز حال ندارم حرف بزنم، چون دخترم سگی داشت. سگش مرده و او ناراحت است و من هم نمی توانم حرف بزنم.» مقایسه روحیات و قدرت روحی یک استاد حوزه ما و رئیس جمهوری آمریکا، کار دشواری نیست. در این موارد است که تفاوت اهل ایمان و اهل دنیا مشخص می شود. قدرت روحی آقای خمینی اصلاً با هیچ کس قابل مقایسه نیست. نمونه اش کار حیرت انگیزی بود که ایشان در روز اعلام حکومت نظامی کردند. خاطره دیگرم این است

وقتی حضرت امام (ره) از زندان آمدند، جمعیت کثیری به دیدن ایشان آمدند. امام کنار پنجره ایستاده بودند و جمعیت می آمدند و دست ایشان را می بوسیدند و می رفتند و امام مجبور بودند خم شوند. حاج آقا مصطفی (ره) کنار پدرش ایستاده بود و دائماً کمر او را می مالید که خیلی اذیت نشود. رابطه این پدر و پسر واقعاً عجیب بود. گاهی هم می دیدم که مطالبی را در گوش امام (ره) می گوید که معلوم بود اسرار امام با اوست.

او آمدند. بعد که آزادش کردند، تعهد گرفتند که شلوغ نکنند، اما نشان به آن نشان که به محض این که آزاد شد، تظاهرات مفصلی به راه افتاد. یاد هست در خیابان ارم غوغایی بود. حاج آقا مصطفی (ره) پس از آزاد شدن، آمد سر درس آقای مرعشی نجفی. من هم آنجا بودم و بعد هم آمدیم میان جمعیت. از التزام گرفته بودند که پس از چند روز برگردد و خود را معرفی کند. او با همه و از جمله ما من مشورت کرد. من گفتم نروید، چون حالا که آمده‌اید، حوزه شوری پیدا کرده است. او هم نرفت. سرهنگ مولوی تلفن زد به او و حرفهای زشتی زد. حاج آقا مصطفی (ره) هم خیلی خوب به خدمتش رسید. سرهنگ مولوی آدم با نفوذ و با قدرتی بود و دستور داد بیایند و او را دستگیر کنند و بعد هم که تبعیدش کردند نزد امام رفت.

**از اقامت حضرت امام (ره) و وضعیت بیت ایشان در نجف نکاتی را ذکر کنید.**

در نجف بیواتی بودند که شاه می خواست از آنها استفاده کند، به خصوص بیت مرحوم آیت الله حکیم. خود آقای حکیم مرد بزرگی بود، ولی بیت ایشان با مبارزات مخالف بود. حاج آقا مصطفی (ره) طوری با این بیوت حشر و نشر می کرد که همه از شدت مخالفتشان کم می شد و در واقع سرجایشان می نشستند. حاج آقا مصطفی (ره) خیلی به درد امام می خورد.

**از علاقه و توجه حضرت امام (ره) به حاج آقا مصطفی (ره) چه خاطرات دیگری دارید؟**

حضرت امام (ره) خیلی به او عنایت داشت و می فرمود که مصطفی امید آینده اسلام بود. امام از نظر علمی هم خیلی به او توجه داشتند. درس اصول امام را همیشه و این اواخر درس فقه هم می آمد و از اشکال کنندگان اصلی بود. صحبتی بود که رفته بود سوریه و حضرت امام (ره) دائماً از آقای اشراقی می پرسیدند، «هواپیمایش نشسته؟ سالم است؟» یک بار دست او شکسته بود. شکسته بندی را در محله جد قم که در سال ۴۴ پای مرا که دررفته بود، جانداخت، آورده بودند برای شکستگی دست آقا مصطفی. این مرد بقال بود

و به خاطر خدا این کار را می کرد و پول هم نمی گرفت. وقتی دست حاج آقا مصطفی (ره) را جا می اندازد، امام به او می گویند، «دعا کن ما هم بتوانیم کاری کنیم و از دستمان کاری بریاید.» امام همیشه در نامه هایشان از نجف این را به همه می نوشتند. یکی جواب داده بود، «آقا! شما کاری کردید کارستان.» در هر حال امام عنایت و امید بسیار ویژه ای به حاج آقا مصطفی (ره) داشتند.

**ارتباط شما با نجف از چه طریق بود؟**

من از سال ۴۴ ممنوع الخروج بودم تا هنگام انقلاب و حال و حوصله رفتن به صورت قاچاق را هم نداشتم، چون در اطراف بصره، آنهایی را که به صورت قاچاق می رفتند، می گرفتند و زندانی می کردند و من نمی توانستم تحمل کنم. مضافاً بر اینکه با آن توهینهایی که می کردند اصلاً مطمئن نبودم که این کار مشروع باشد. اما با حضرت امام (ره) از طریق مکاتبات با پیامهای شفاهی ارتباط داشتم، همینطور با حاج آقا مصطفی (ره) و یکی از نامه های ایشان را در خاطراتم آورده ام.

**خلق و خو و وجهه علمی حاج آقا مصطفی (ره) را بیان کنید.**

**حاج آقا مصطفی (ره) پس از آزاد شدن، آمد سر درس آقای مرعشی نجفی. من هم آنجا بودم و بعد هم آمدیم میان جمعیت. از او التزام گرفته بودند که پس از چند روز برگردد و خود را معرفی کند. او با همه و از جمله ما من مشورت کرد. من گفتم نروید، چون حالا که آمده‌اید، حوزه شوری پیدا کرده است. او هم نرفت.**

در سر درس نزدیک هم بودیم. حرفهای بادقتی می گفت. بعدها که کتابهایش چاپ شدند و کتابهای اصول و تفسیر و فلسفه اش را مطالعه کردم، دیدم که با آن سن کم حاشیه خوبی بر عروه نوشته. با آقای فاضل لنکرانی و آقا شهاب اشراقی هم مباحثه بودند. از نظر خلق و خو هم که بسیار شجاع و مبارز و دقیق بود. در جمعی که همیشه پای پیاده به کربلا می رفتند، بسیار متواضع بود و خطرات خوشی در اذهان گذاشته است. او با این که از لحاظ علمی و مرتبه فرزند امام بودن و مجتهد بودن بالا بود، اما به راحتی با افراد فرودست و پایین همنشینی می کرد. او از سویی، با نهایت صلابت در مقابل فشارهای رژیم می ایستاد و از آرمان امام دفاع می کرد و از سوی دیگر به قدری متواضع و با محبت بود که هر کسی از هر طبقه ای می توانست بیاید و حرفش را به او بزند.

**شما چگونه از رحلت ایشان باخبر شدید؟**

آیت الله آسید محمدصادق روحانی تلفن زد و به من گفت، «چه خبر داری از حاج آقا مصطفی؟» گفتم، «چطور مگر؟» گفت، «گمانم حاج آقا مصطفی فوت کرده.» ظاهراً ایشان از طریق فرزندش از پاریس مطلع شده بود. زنگ زدم به حاج آقا مرتضی حائری و جریان را پرسیدم. گفت خبر ندارد. از منزل ایشان شروع کردند به تلفن زدن به نجف، در بیت امام در قم هم کسی خبری نداشت. آسید محمدرضای توسلی تلفن زد به من که، «فلانی! از تو چنین مطلبی نقل شده. اگر راست نباشد، می دانی که چه عوارض بدی دارد؟» گفتم، «خب! بروید تحقیق کنید.» هیچ کس خبر نداشت جز آقای روحانی که به من خبر داد.

**از رویدادهای پس از رحلت ایشان به ویژه برگزاری مجالس فاتحه در قم و پیامدهای آن چه خاطراتی دارید؟**  
من در تمام مجالس ختم حضور داشتم. در اولین جلسه هم که در مسجد اعظم قم تشکیل شد، دم در ایستاده بودم و فقط قرآن تلاوت می شد. آقای گلپایگانی گفتند سخنرانی شود. در کرمانشاه، مرحوم شهید اشرفی اصفهانی از من دعوت کرد که برای سخنرانی در مجلس ترحیم آنجا بروم و دو اتوبوس پر از عزاداران را هم همراه

من فرستادند. در آنجا سخنرانی داغی کردم، ظاهراً نوار آن به نجف رسیده بود. آقای اشرفی می گفت که حضرت امام (ره) نوام را شنیده و بسیار متأثر شده بودند. در آنجا من ضمن تفسیر آیه ذلک الكتاب لاریب فیه... بسیاری از ناگفتنی ها را گفته بودم.

**بعدها از علت فوت ایشان چه چیزهایی متوجه شدید؟**

حاج آقا مصطفی ناراحتی قلبی و تنفسی نداشت یا حداقل مشهود نبود، پدر همسرش هم می گفت کسالتی نداشت. بر اساس حرف خادمه اش (ننه صغری) می گویند در آخرین جلسه، دو نفر نرداو بوده اند و بعد هم دیده اند که از بینی و گوشش خون آمده. در هر حال می خواستند بدنش را تشریح کنند که حضرت امام (ره) اجازه ندادند. در هر حال انسان وارسته، عالم و دقیقی بود. خدا رحمتش کند.

